

# لطیفه

لطفاً خم نکنید

شهرام شفیعی



## سرعت

مردی می‌خواست به خانه برود؛ اما راننده‌ی تاکسی، خیلی خیلی آهسته می‌رفت.

مرد گفت: «داریم می‌رسیم. لطفاً دوشنبه هفته‌ی بعد، پیچید سمت راست!»



## لاغری

آقای پیش‌دکتر رفت و گفت: «من خیلی لاغرم. دارویی به من بدهید که پله به پله چاق شوم.»  
دکتر گفت: «برای شما یک نردبان می‌نویسم!»



## اولین

در رستوران، خانمی می‌خواست سوپ بخورد. پیشخدمت را صدا زد و گفت: «رستوران شما در جهان، اولین است.»

پیشخدمت گفت: «لطف دارید.»

خانم گفت: «یعنی اولین رستورانی است که در آن، به مگس‌ها شنا آموزش می‌دهند!»



### سفر

بابک: «سفر شمال، خیلی خوش گذشت. پدر و مادرم هم خیلی از من راضی بودند.»  
 کیوان: «مگر تو چه کار کردی که این قدر خوش گذشت؟»  
 بابک: «هیچی... من پیش مادربزرگ ماندم!»



### کله پاچه

در کله پاچه فروشی، فروشنده به مشتری گفت: «برایتان زبان بگذارم؟»  
 مشتری گفت: «نه... زبان نمی خورم... دهنی است!»



### ریاضی

معلم گفت: «مامان ۱۰ تا کلوچه می پزد. بعد ۱۱ تا کلوچه ی دیگر می پزد. حالا چندتا کلوچه داریم؟»  
 کیوان گفت: «هیچی!... چون مامان همیشه کلوچه ها را قایم می کند.»